

فرآیند بحران سلطه در ایران

حسن افخمی اردکانی

فصلنامه علوم سیاسی، ش ۳۱، پاییز ۸۴



چکیده: علاوه بر بحران‌های معروف و مشهوری که برای دولت‌ها ذکر می‌شود، از قبیل بحران مشروعیت، بحران مشارکت، بحران هویت و... دولت در ایران دچار بحرانی به نام بحران سلطه و کنترل سیاسی است که ریشه اصلی این بحران ناتوانی دولت در انجام کار ویژه‌اش می‌باشد. پولاتزاس سه کار ویژه را برای اعمال سلطه دولت همراه با حفظ مشروعیت خود بیان می‌کند: ۱. ایجاد انسجام بین بلوک قدرت؛ ۲. ایجاد اختلاف در بین مخالفان؛ ۳. بسیج ایدئولوژیک و سازماندهی سیاسی طبقات. در این راستا در دوره‌های مختلف مانند دوران پس از مشروطه و سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ در ایران به خاطر شدت اختلاف در بلوک قدرت، بحران سلطه مشهودتر بوده، ولی در بعضی دیگر دوره‌ها، دولت با قدرت و اجبار ثبات ظاهری ایجاد می‌کرده زیرا؛ قدرت جلب رضایت شهروندان را نداشته است مانند حکومت رضاشاه و سال‌های بعد از ۱۳۴۲ تا پیروزی انقلاب. در دهه اول دوران پس از پیروزی انقلاب، دولت به نحو مطلوبی، کار ویژه‌های سه‌گانه‌اش را اعمال می‌کرد اما از سال ۶۷ به بعد شاهد اختلاف در سطح بلوک قدرت هستیم، ولی بعد از انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری، اختلاف در بلوک قدرت جدی‌تر شده و از قدرت دولت در انجام دو کار ویژه دیگرش، کاسته شد.

بازتاب اندیشه ۷۵

۳۳

فرآیند بحران
سلطه در
ایران

پولاتزاس سه کار ویژه را برای دولت در نظر می‌گیرد تا دولت بتواند سلطه‌اش را، همراه با مشروعیت حفظ کند:

۱. ایجاد انسجام بین بلوک قدرت. بلوک قدرت در جوامع مدرن عبارتند از: طبقات

مختلف اقتصادی اعم از تجاری، صنعتی.

۲. ایجاد اختلاف در بین مخالفان. در این راستا دولت باید از ایجاد انسجام بین طبقات تحت سلطه، جلوگیری کند.

۳. بسیج ایدئولوژیک و سازماندهی سیاسی طبقات متعلق به جوه تولید قدیمی، مانند خرده بورژوازی و دهقانان.

در این مقاله توضیح خواهیم داد که آیا دولت در ایران معاصر توانسته است به کار ویژه‌های سه‌گانه‌اش به‌طور شایسته بپردازد؟

دوره ۱۲۸۵-۱۲۹۹:

دولت در ایران تا قبل از جنبش تنباکو، به نوعی خاص، کار ویژه‌های خود را انجام می‌داد. بلوک قدرت در آن دوره عبارت بودند از: شاه و درباریان، روحانیون برجسته، رهبران عشایر، تجار بزرگ و مالکان عمده. می‌توان از خاندان قاجار و شخص شاه به عنوان گروه مستولی و هژمونیک نام برد. روحانیون به علت مقام خویش، به عنوان رهبران معنوی و نقش قضایی خود، بر مالیات‌های دینی (خمس و زکات) نظارت داشتند. بر همین اساس، روی دیگر گروه‌های جامعه نیز نفوذ بیشتری اعمال می‌کردند، روحانیت می‌توانست با بسیج این گروه علیه اقتدار دولت، باز هم نفوذ بیشتری اعمال کند. بدین ترتیب دولت توانسته بود انسجام لازم بین بلوک قدرت ایجاد کند.

الف) جنبش تنباکو؛ نفوذ و تأثیر غرب در نیمه دوم سده نوزدهم، رابطه دولت قاجار با جامعه ایران را، به دو شیوه متفاوت تضعیف کرد: اول این‌که نفوذ غرب به خصوص نفوذ اقتصادی، بیشتر بازارهای شهری را تهدید کرده و باعث شد بازاریان برای نخستین بار، از دردها و مشکلات مشترک خود آگاه شوند؛ این طبقه به لحاظ پیوندهایش با اقتصاد سنتی و نهادهای مذهبی در سال‌های بعد به طبقه متوسط سنتی معروف شد. دوم، برخورد و ارتباط غرب به ویژه تماس فکری و ایدئولوژیکی از طریق نهادهای جدید آموزشی، زمینه رواج مفاهیم و اندیشه‌های جدید، گرایش‌های نو، مشاغل جدید را فراهم ساخت و طبقه روشن فکر را به وجود آورد. آنان اصول لیبرالیسم، ناسیونالیسم و سوسیالیسم را تبلیغ می‌کردند. از این زمان به بعد، رابطه دولت و جامعه دستخوش تغییراتی شد، زیرا دولت مثل سابق قادر به انجام کار ویژه‌هایش نبود.

جنبش تنباکو نخستین جنبش گسترده علیه سلطه خارجی و دولت بود. از این پس شاهد تزلزلی در بلوک قدرت هستیم، یعنی همراهی روحانیت با مردم باعث اختلاف در بلوک

قدرت شد و سلطه دولت را سست کرد. البته دولت در این جریان تقریباً با پذیرش نظر مخالفان مانع از عمیق‌تر شدن شکاف بین بلوک قدرت و روحانیون از یک طرف و دولت و جامعه از طرف دیگر شد.

ب) نهضت مشروطیت؛ دولت بعد از نهضت مشروطیت نتوانست انسجام لازم در بین بلوک قدرت را ایجاد کند، بلکه برعکس با انجام کارهایی باعث شکاف بیشتر بین دولت و جامعه شد. در سال ۱۲۸۴ شمسی زمینه یک انقلاب سیاسی به سرعت فراهم شد. طبقه متوسط سنتی از لحاظ اقتصادی و ایدئولوژی سیاسی از هیأت حاکمه جدا شد و طبقه متوسط جدید تحت تأثیر مشروطه خواهی، ناسیونالیسم و سکولاریسم در جست‌وجوی نگرشی جدید به آینده بود. هر دو طبقه با وجود اختلافات خود، به حکومت مرکزی حمله می‌کردند. سال ۱۲۸۹ سال بحران خیزی بود و در نهایت ناصر الملک نایب السلطنه با انحلال مجلس دوم، تا آغاز جنگ جهانی اول، یک دوره استبداد سه ساله را بر ایران تحمیل کرد. او فضای دموکراتیک را به شدت محدود نمود. برای خود تشریفات سلطنتی برقرار کرد و کانون‌های آزادی خواهی و مطبوعاتی مترقی را درهم کوبید. قرارداد ۱۹۱۹ در پی تحمیل تحت‌الحمایگی انگلیس بر ایران بود که با واکنش میهن‌دوستانه‌ای مواجه شد و رضاخان و سید ضیاء‌الدین طباطبایی از این موقعیت برای کسب قدرت استفاده کردند. در این دوره در اثر ناتوانی دولت در ایجاد انسجام بین بلوک قدرت، دولت از دیگر کار و ویژه‌هایش نیز باز ماند و نتوانست با مخالفان مقابله کند و چون در ایجاد هم‌مونی ایدئولوژیک نیز شکست خورده بود، از بسیج ایدئولوژیک توده‌ها نیز ناتوان شد و به این ترتیب بحران سلطه باعث فروپاشی حکومت قاجار گردید.

۲. دوره ۱۲۹۹ - ۱۳۲۰:

در اواخر دوره قاجاریه، تعارضات در بین بلوک قدرت باعث هرج و مرج زیادی در جامعه شد و همه خواستار ایجاد امنیت و آرامش بودند. رضاخان پس از گذشت سه ماه از کودتای سوم اسفند، با کنار زدن سیدضیاء قدرت را به دست گرفت و توانست طی دوره کوتاه، دستیابی به قدرت با آزاد کردن بسیاری از اعضای طبقه بالای سلطنتی، که سید ضیاء زندانی کرده بود و بازگرداندن بسیاری از مقام‌هایی که از دیوان سالاری دولتی تصفیه شده بودند و پشتیبانی کوتاه مدت از نخست‌وزیری قوام، که یکی از اعضای میانه‌رو خانواده سلطنتی قاجار بود؛ به جذب طبقه بالای سنتی بپردازد.

رضا شاه با همراهی تمامی اعضای بلوک قدرت سابق، توانست به تقویت پایه‌های قدرت خود بپردازد، ولی بعد از استحکام قدرت، با تکیه بر ارتش به سوی استقلال دولت گام نهاد و تمامی مخالفان را از میان برداشت.

الف) ناتوانی دولت پهلوی در ایجاد انسجام در بلوک قدرت؛ یکی از کار ویژه‌های دولت، ایجاد انسجام بین بلوک قدرت است، ولی رضا شاه با عملکرد خود باعث تفرقه بلوک قدرت شد. وی با ایجاد انحصارات دولت و کارخانه‌هایی که دولت آن را تأسیس مالی می‌کرد، موجب نارضایتی گسترده جامعه تجاری سنتی گردید. همچنین بالغو ۲۱۶ صنف، مخالفت طبقه متوسط تجاری را تشدید کرد، زیرا بالغو این اصناف، قدرت و اختیارات تعیین میزان مالیات اعضای هر صنف را، از بزرگان و رؤسای اصناف گرفت و در نتیجه سازمان‌ها و نهاد تشکیلات بازار را تضعیف کرد. مقارن دوره ششم مجلس، رضاخان اصلاحات اجتماعی را شروع کرد، در این هنگام مبارزه بین روحانیون و رضاشاه در گرفت.

از آنجا که پایه‌های ایدئولوژیک قدرت در زمان قاجار را، روحانیون با ایدئولوژیک تشیع تشکیل می‌دادند، رضاشاه سعی داشت مردم را در قالب یک ایدئولوژیک منسجم کند که وزنه متقابلی در برابر آنها باشد؛ از این رو با به خدمت گرفت مورخان، ادبا و سازمان‌های آموزشی و فرهنگی تلاش‌هایی جهت بسط و نهادینه کردن ناسیونالیسم و سلطنت انجام داد و دائماً تبلیغات می‌شد که ایران، فقط هنگامی نیرومند است، که شاه نیرومندی داشته باشد و وجود ایران و امنیت و وحدت آن قائم به وجود شاه می‌باشد.

از آنجا که زدودن روح اسلام از اذهان مردم به کندی صورت می‌گرفت و عمق مسائل مذهبی بسیار زیاد بود، رضا شاه دست به تشکیل سازمان پرورش افکار زد. سازمان پرورش افکار در جهت ساختن پشتوانه ایدئولوژیک و مشروعیت برای رژیم رضاشاهی فعالیت می‌کرد. از مهم‌ترین اقدامات این سازمان، ترویج باستان‌گرایی و آریا‌گرایی و توجیه اقدامات حکومت در دین‌زدایی بود. به هر حال، تلاش رضاخان برای تثبیت قدرت ناکام ماند و در شهریور ۱۳۲۰ هیچ گروهی از عدم سقوط او حمایت نکرد و حتی بسیاری از طرفداران وی نیز بعد از سقوط علیه دیکتاتوری و اعمال قدرت یک‌جانبه او بر مردم و گروه سیاسی انتقاد می‌کردند.

بازتاب اندیشه ۷۵
۳۶
فرایند بحران
سلطه در
ایران

در این دوره از تاریخ ایران نیز، ما شاهد بحران سلطه هستیم، زیرا دولت به صورت کامل نتوانست کار ویژه‌هایش را انجام دهد تا در سایه آن از حمایت مردمی برخوردار باشد. به

دلیل این که معتقدیم، سلطه زمانی می تواند دوام و قوام داشته باشد که، قدرت سیاسی و هژمونی ایدئولوژیک توأمان در جامعه اعمال گردد. بر اساس استدلال پولانزاس قدرت سیاسی و ایدئولوژی دو روی یک سکه اند و قدرت سیاسی در چارچوب ایدئولوژی و به صورت مشروع باید اعمال گردد که، در دوره رضاشاه عکس این عمل صورت گرفت. نیز قدرت در این دوره، از حالت متمرکز خارج شد و تمامی اعضای بلوک قدرت سنتی که رضاشاه سرکوب کرده بود، به اضافه نیروهای اجتماعی جدید سربرآوردند و قدرت در بین شاه، دربار، روحانیت، روشن فکران و ایلات و مالکین تقسیم شد.

شاه در اواخر سال ۱۳۲۶ تلاش مستمری برای افزایش کنترل خویش بر دولت آغاز کرد و در این راستا شروع به درخواست کمک نظامی و اقتصادی از ایالات متحده کرد. او تلاش می کرد به سمت استقلال دولت گام بردارد. اما در سال ۱۳۲۸ جریان ملی شدن نفت، قدرت دولت را به چالش کشید. در اواخر پاییز ۱۳۲۹ موضوع ملی کردن نفت به صورت نقطه تجمع نیروهای سیاسی مخالف دولت، در سطح کشور درآمد. دولت در این زمان خوب عمل نکرد و با این کار مخالفت ها بیشتر شد و علاوه بر جبهه ملی و حزب توده، طبقه متوسط سنتی رانیز دربرگرفت. محمدرضاشاه بار دیگر عقب نشست، اما مترصد فرصتی بود که دوباره قدرت را در دست گیرد، که این فرصت را مصدق در بعد از قیام سی ام تیر با عملکردهای خود در اختیار شاه قرار داد. شاه با کمک ارتش و سرویس های اطلاعاتی آمریکا و انگلیس توانست دولت مصدق را ساقط کند و قدرت را به دست بگیرد.

۴. دوره ۱۳۳۲ - ۱۳۴۲:

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شاه تلاش کرد، قدرتش را همانند پدرش، بر پایه های دربار، ارتش و بوروکراسی قرار دهد، ولی در این موقعیت ناچار بود یک اتحاد موقتی با دیگر منتقدان جامعه به وجود آورد. با ایجاد انسجام نسبی در بلوک قدرت، به سرکوب مخالفان پرداخت.

الف) بسیج ایدئولوژیک مردم؛ ولی شاه می دانست که تنها با زور نمی تواند مخالفان را سرکوب کند، لذا برای جلب حمایت مردم و همچنین جذب بعضی از مخالفان و دموکراتیک نشان دادن قدرت خود، احزاب اقلیت و اکثریتی به نام های حزب مردم و ملیون را ایجاد کرد. با تمام این اقداماتی که دولت انجام داد، ثبات سیاسی ظاهری بود و لذا طولی نکشید که به صورت اختلافاتی اساسی در بلوک قدرت خود را نشان داد.

ب) ناتوانی دولت در همراه کردن مخالفان در مواقع ضروری؛

با رحلت آیت الله بروجردی (ره) در فروردین ۱۳۴۰، یکی از بزرگترین پشتوانه‌های روحانیت از میان رفت و شاه زمان را مناسب دید تا بتواند تفوق لازم را پیدا کند؛ لذا لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را مطرح کرد. بدین ترتیب مبارزه اساسی با دو قدرت رقیب در بلوک قدرت، یعنی روحانیون و مالکین شروع شد. شاه برای این که بتواند امام و روحانیون مخالف را از سر راه خود بردارد، تلاش‌های زیادی کرد. ولی ظاهراً شاه نتوانست با این دسایس به هدف خود دست یابد و ناچار شد زهرچشمی از علما و روحانیت بگیرد تا بدین وسیله آنها را ساکت کند.

در محرم سال ۱۳۴۲ تظاهرات مخالفت‌آمیزی علیه شاه صورت گرفت که پس از دستگیری امام، این قیام‌ها گسترش یافت و شاه دست به جنایت هولناکی زد و آن کشتار جمع کثیری از مردم در تظاهرات روز دوازدهم محرم مصادف با پانزده خرداد ۴۲ بود. شاه با این اقدام نشان داد به هر قیمت تصمیم گرفته است که، مبارزه مردم را سرکوب کند و حاضر نیست امتیازی به مخالفان بدهد، در این دوره نیز دولت نتوانست کار ویژه‌هایش را انجام دهد. گرچه در نیمه اول این دهه توانست انسجام بین بلوک قدرت را حفظ کند، ولی در سال‌های پایانی با اختلاف بین بلوک قدرت، مخالفان نیز به صورت گسترده‌ای وارد صحنه مخالف با شاه شدند و در نتیجه کار ویژه سوم، که بسیج ایدئولوژیک مردم است نیز شکل نگرفت و سرانجام دولت مجبور شد، تنها با ابزار زور خود را در رأس قدرت نگه دارد و این به معنای حاکمیت بدون رضایت مردمی است که این نیز نتیجه ناتوانی دولت در انجام کار ویژه‌هایش است و کمافی السابق، در این دور نیز شاهد بحران سلطه و رابطه ناهموار دولت و ملت هستیم.

۵. دوره ۱۳۴۲ - ۱۳۵۷:

پس از سال ۱۳۴۲ و سرکوب خشن رقبای بلوک قدرت و مخالفان خارج از بلوک قدرت، شاه پایه‌های قدرت خویش را بر دربار، ارتش و بوروکراسی قرار داد. از آنجا که شاه از پایگاه اجتماعی برخوردار نبود، برای حفظ خود بایستی با قوه قهریه و ایجاد رعب و وحشت، از ایجاد آشوب توسط مخالفان جلوگیری می‌کرد. به غیر از افراد معمولی، وزراء، قضات و نمایندگان مجلس شورای ملی همه به طور مداوم تحت نظر این سازمان مخوف و تروریستی قرار داشتند و به این صورت تقریباً تمام کشور را به کنترل درآورده بودند.

بازتاب انبیشه ۷۵
۳۸
فرایند بحران
سلطه در
ایران

الف) بسیج ایدئولوژیک مردم؛ شاه متوجه بود که با زور و اجبار نمی‌تواند سلطه‌اش را حفظ کند، لذا در صدد برآمد در تأمین کار ویژه سوم یعنی بسیج ایدئولوژیک مردم بکوشد. در این راستا دست به تشکیل احزاب دولتی زد و سعی کرد مردم را به نظام حاکم جذب کند و مخالفان را نیز متفرق کند. حزب ایران نوین رسماً در سال ۱۳۴۲ به مثابه حزب اکثریت آغاز به فعالیت کرد.

شاه از این حزب هم نتایج دلخواه را به دست نیاورد و نتوانست به اهداف خود برسد. شاه تصمیم گرفت سیاست فعال‌تری برای بسیج پشتیبانی از رژیم اتخاذ کند و نقش سیاسی دولت را نه فقط به صورتی غیرمستقیم بلکه به شکل فعال در جامعه ایران تقویت کند؛ از این رو به تشکیل حزب واحد رستاخیز اقدام کرد. همه ایرانیان تحت فشار قرار گرفتند تا به این حزب ملحق شوند. حزب موظف بود طبق دستور، به حزبی فراگیر تبدیل شود. گفته می‌شد تا سال ۱۳۵۵ حدود پنج میلیون نفر به حزب پیوستند. هدف شاه از تشکیل حزب رستاخیز جلب حمایت و مجبور ساختن مردم به ویژه مستخدمین دولت یا سازمان‌های تحت نظر دولت، برای اعلام وفاداری علنی به رژیم بود. دولت با تمام تلاش‌هایی که در جهت ایجاد هژمونی ایدئولوژیک انجام داد نتوانست نتیجه دلخواه خود را بگیرد، زیرا ایدئولوژی دولت دقیقاً برخلاف اعتقادات مردم بود و علت ناتوانی شاه در کسب وجهه عمومی نیز همین بود. حوادث بعد از ایجاد فضای باز سیاسی در سال ۱۳۵۶ و قیام مردم علیه شاه دلیل این مدعا است.

به دلیل پیوستن گروه بزرگ جبهه ملی به نیروهای طرفدار امام خمینی علیه السلام، ائتلاف تاریخی روحانیون، بازاری و روشن‌فکران کامل شد و آخرین گروهی که به این ائتلاف پیوست کارگران بودند. امام خمینی علیه السلام آشکارا اعلام کرد که، هدف مافروپاشی سلطنت و استقرار یک جمهوری اسلامی است که حافظ استقلال و دموکراسی ایران باشد. بدین ترتیب امام خمینی علیه السلام توانست به سرعت به بسیج ایدئولوژیک مردم بپردازد؛ کاری که شاه در طول دوران حکومت خود موفق به انجام آن نشد.

۶. دوره ۱۳۵۷ - ۱۳۸۲:

بدین ترتیب روحانیت و همه نیروهای مخالف دولت با کمک توده‌های مردم دولت را سرنگون کردند و با این کار ساختار قدرت کاملاً عوض شد و بلوک قدرت جدیدی متشکل از روحانیون، ملی‌گرایان اسلامی و ملی‌گرایان سکولار تشکیل شد. دولت ملی موقت به رغم

برخورداری از چنین امتیازاتی نتوانست زمینه ترقی ناسیونالیسم ایرانی به عنوان یک عامل سیاسی عمده در ایران پس از شاه را فراهم کند و از اوج‌گیری بنیادگرایی شیعی جلوگیری کند.

الف) ناتوانی دولت در ایجاد انسجام بین بلوک قدرت؛ با سقوط دولت موقت در سال ۱۳۵۸، نیروهای ملی‌گرا از بلوک قدرت خارج شدند و قدرت کاملاً در دست روحانیون افتاد. این اولین تعارضی بود که بعد از تشکیل بلوک، قدرت جدید بین نیروهای سنتی و نیروهای مدرن اتفاق افتاد. پس از خروج ملی‌گرایان از بلوک قدرت، حاکمیت یکدست شد. این حاکمیت یکدست از سال ۶۰ تا ۷۶ از وحدت و انسجام نسبی برخوردار بود، زیرا بر جنبش اجتماعی و سیاسی بسیار فعال تکیه داشت و به ویژه در میان طبقات سنتی و توده‌های گسیخته شهری، از حمایت بسیار گسترده‌ای برخوردار بود. این حمایت مرهون ایدئولوژی بود که در انقلاب اسلامی از آن برای بسیج توده‌ای استفاده می‌شد.

ویژگی اصلی ایدئولوژی حکومت را می‌توان در کوشش برای ایجاد همبستگی جدید با احیای همبستگی سنتی، احساس ناامنی در برابر فشارهای خریدکننده مدرنیسم سرمایه‌داری مدرن با تأکید بر هویت سنتی، ایجاد یکپارچگی اجتماعی و حمله به مظاهر تمدن جدید، دشمنی بالیبرالیسم غربی و غیره خلاصه کرد.

با وجود یکدست شدن حاکمیت و انسجام نسبی در بین بلوک قدرت تا سال ۷۶، تعارضاتی نیز در بین بلوک قدرت وجود داشت؛ برای مثال در دوران مجلس سوم و بعد از آن با انشعاب مجمع روحانیون مبارز از جامعه مبارز، شکاف درونی آنها آشکار شد. در دهه ۱۳۷۰ شکاف دیگری در بلوک نیروهای سنتی و محافظه‌کار حاکم رخ نمود که این بار تحت عنوان راست سنتی و راست مدرن ظاهر شد. به این ترتیب میزانی از قدرت طبقه حاکم کاسته شد و مبارزات که در خارج از بلوک قدرت سرکوب شده بود، به عرصه سیاست و حکومت کشانده شد. این تعارضات در درون طبقه حاکم پس از انتخابات سال ۱۳۷۶ به صورت شدیدتری بروز یافت. به این صورت که روحانیون مبارز که از قدرت طرد شده بودند، با نیروهای ملی‌گرای خارج از بلوک قدرت ائتلاف کردند و توانستند بخش‌های مهمی از دستگاه‌های دولتی را در دست گیرند و رقیبی برای روحانیت مبارز شوند. بعد از این، تعارضات بیشتر در درون دولت جریان داشت و اکنون شاهد هستیم که به علت این اختلافات، حکومت در بسیج ایدئولوژیک مردم قدرت پیشین را ندارند، اگر تعارضات به

همین منوال پیش برود ممکن است نظام سیاسی حمایت توده‌ای خود را از دست بدهد و دولت را دچار بحران سلطه کند.

می‌توان گفت ایران در قرن اخیر، همواره با بحران سلطه روبه‌رو بوده است. در بعضی از دوره‌ها به شدت در بلوک قدرت اختلاف وجود داشته و هر کدام علیه دیگری مبارزه می‌کرد، مانند دوران پس از مشروطه و سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۳۲، و در بعضی دیگر از دوره‌ها، دولت با قدرت و اجبار، ثبات ظاهری ایجاد می‌کرد، ولی چون بر اساس هژمونی ایدئولوژیک نبود و دولت قدرت جلب رضایت شهروندان را نداشت، همچنان دچار بحران سلطه است؛ برای مثال می‌توان به دوره‌های حکومت رضاشاه و سال‌های بعد از ۱۳۴۲ تا پیروزی انقلاب اشاره کرد. در خصوص دوران پس از انقلاب اسلامی، می‌توان گفت در دهه اول انقلاب تمامی کار ویژه‌های سه‌گانه دولت به نحو مطلوبی اعمال می‌شد؛ اما از سال ۶۷ به بعد شاهد اختلاف در سطح بلوک قدرت هستیم که در عین حال، دولت همچنان قادر به انجام دو کار ویژه دیگر خود بود. ولی بعد از دوره هفتم، انتخابات ریاست جمهوری در سال ۷۶ و انتخاب آقای خاتمی به ریاست جمهوری، اختلاف در بلوک قدرت جدی‌تری شد و تا حدی از قدرت دولت در انجام دو کار ویژه دیگر نیز کاسته شد.

● اشاره

نویسنده بحث مفصلی از روند بحران سلطه در ایران را بیان نموده و دوره‌های مختلف قرن اخیر را از حیث قدرت بررسی کرده است ولی مسائل زیر دربارۀ این مقاله را باید خاطر نشان کرد:

۱. نویسنده اولین کار ویژه‌ای را که برای حفظ سلطه دولت، از منظر پولانزاس بیان می‌دارد: «ایجاد انسجام بین بلوک قدرت که در جوامع مدرن طبقات مختلف اقتصادی هستند که با قدرت اقتصادی خود بر دولت اعمال نظر می‌کنند»، که درباره تطبیق این کار ویژه در قرن اخیر در ایران باید گفت که؛ اولاً همان‌طور که پولانزاس هم اشاره کرده، در جوامع مدرن می‌توان چنین بلوک قدرتی را یافت که جامعه ایران مدرن نبوده و ثانیاً به خاطر ساختار حکومت که بیشتر دولتی بوده و نه سرمایه‌داری و وجود شرکت‌ها اقتصادی قدرتمند، لذا مهم‌ترین قدرت حتی از نظر اقتصادی به ویژه اقتصادی که بر مبنای نفت پایه‌ریزی شده بود دولت بوده است. از این رو باید گفت که کار ویژه به این نحو در ایران مصداق نداشته تا دولت در راه انسجام آن بتواند با ایجاد انسجام میان بلوک قدرت سلطه‌اش را حفظ نماید؛ علاوه بر این که در برخی مقاطع تاریخی به ویژه دوران حکومت پهلوی دولت اصالت نداشت، چون بیشتر تحت سلطه بود تا مستقل و حکومت بواسطه سیاستگذاری خارجی‌ها قدرت می‌یافت و مطیع سیاست‌های آنها بود و به عبارتی به خاطر

یک رابطه دو طرفه دست نشاندگی و حمایت قوی استعمارگران خارجی، دولت از مواضع بحران سلطه خارج و اعمال قدرت می نمود و اگر این حمایت ها نبود با اندک شورشی دولت وقت به شدت با بحران سلطه مواجه می شد. دیدگاه پولانزاس هر چند که ابعادی از اعمال سلطه به همراه تأمین مشروعیت را برای حکومت بیان نموده، اما این دیدگاه علاوه بر این که جامع نیست واجد اشکالاتی نیز هست، به نحوی که نمی توان برای بررسی بحران سلطه در یک کشور فقط این دیدگاه را مبنای بررسی و تحقیق قرار داد، بلکه نیاز است تا کار ویژه های دیگری را نیز بررسی قرار داد.

۲. دومین کار ویژه ای که نویسنده ملاک ارزیابی خود قرار داده «ایجاد اختلاف در بین مخالفان» است. هر چند ممکن است در قیل از انقلاب، به ویژه دوران سلطه پهلوی در ایران، این کار ویژه نقش ایفا می کرد، ولی تطابق این کار ویژه بعد از انقلاب که حکومت با همراهی و حضور اکثریت مردم ایجاد شد و مخالفان در درون جایگاهی نداشتند نمی تواند ملاکی برای اعمال سلطه قرار گیرد. در این راستا، نقد دیگری که بر این نوشتار وارد می باشد این است که، دوران قبل از انقلاب و بعد از انقلاب را که از حیث مشروعیت الهی و مردمی و بالتبع مقبولیت و عینیت یافتن یک نظام دینی بسیار متفاوت با دوران سلطه نظام های استبدادی بر ایران می باشد، با یک نظر مقایسه گردیده است؛ درحالی که بعد از نظام، کار ویژه های بسیار مهمی که به اعمال سلطه دولت و حفظ آن انجامید مقبولیت وسیع در میان مردم و حضور گسترده مردم در عرصه های مختلف سیاسی و اعمال قدرت بود و مردم به نحو مستقیم از دولت حمایت می کردند؛ زیرا پذیرش و حمایت از سلطه او را تکلیف خود می دانستند و هم به نحو غیر مستقیم خود از طریق انتخابات های متعددی چون ریاست جمهوری و خبرگان رهبری و مجلس شورای اسلامی و شوراها و... به اعمال سلطه خود می پرداختند، یعنی خود را جدای از دولت نمی دانستند و سلطه دولت را به نوعی سلطه خود می دانستند و به همین خاطر هم بود که در مقابل توطئه ها و تحریم ها و هشت سال جنگ تحمیلی و حتی کودتای نافرجام نوژه، نظام سلطه بعد از انقلاب دچار بحران نشد.

۳. اما آن چه درباره دوره انتخابات ریاست جمهوری در سال ۷۶ به عنوان نمونه ای از بحران سلطه بعد از انقلاب به خاطر شدت اختلاف در بلوک قدرت ذکر شده است، از آن جایی که این اختلافات در سطح احزاب بوده و قبل از آن همچنین اختلافاتی سلیقه ای میان احزاب در نظام بوده، درحالی که تمامی آنها خود را ملزم و معتقد به قانون اساسی می دانستند، نمی تواند بحرانی در سلطه محسوب شود زیرا، از حمایت مردمی در این دوران و حتی در انتخابات نهم کاسته نشد و این خود نشانه ای بارز از مصونیت سلطه در این دوران بوده هر چند که اختلافات ظاهری ممکن است فراز و نشیبی وجود داشته باشد و حتی برخی از دشمنان خارجی به آن دامن بزنند که این مسأله در دهه های اول انقلاب نیز به طرق دیگری مثل انفجار دفتر حزب جمهوری در جهت ایجاد بحران سلطه وجود داشته است.